

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در ادله‌ی قول اول بود که قول اول این بود که در جایی که اکراه می‌کند مکروه
شخص را بر این که یا بیع را انجام بدهد یا عمل آخری. قول اول این بود که مطلقاً چه آن
عمل آخر محذور دینی و دنیوی داشته باشد و چه نداشته باشد این لا یقع البیع مکروهاً علیه.
بنابراین درست نیست و اثر بیع برداشته نمی‌شود چون به حجت این که اکراه بر جامع
واقع شده نه بر خصوصیت.

خب از این فرمایش و از این استدلال جواب‌های مختلفی داده شده که جواب شیخ اعظم
را عرض کردیم که دو جواب بود و ما متعلق به.

جواب بعدی از محقق خراسانی قدس سره هست در تعلیقه‌ی بر مکاسب. ایشان
می‌فرمایند که در این مواردی که اکراه بر احد الامرین واقع می‌شود از طرف مکروه، این
در حقیقت این کافی است در این که ما بگوییم اکراه به فرد هم هست. پس بنابراین...
فقط حالا استدلالی ندارند می‌فرمایند که «و بالجمله یكون الاكراه على أحد الامرین كافياً
فی وقوع ما اختاره مکروهاً علیه مطلقاً» چه اثر برای جامع باشد چه اثر نباشد، چه اثر
برای هر دو طرف باشد و چه نباشد، مطلقاً در تمام صور این مکروه علیه است. فرد هم
مکروه علیه حساب می‌شود.

شاید معال آن برگردد مثلاً به همان چیزی که از شیخ رضوان‌الله علیه نقل می‌کردیم که
یعنی عرف می‌گوید این است. بعد خب این یک مشکله‌ای دارد محذوری دارد این حرف به
حسب ظاهر، اگر بخواهیم به این ملتزم بشویم مطلقاً، یک جاهایی که التزام به آن مشکل
است باید طبق این نقل بگوییم مکروه علیه است. مثل این که مثلاً اگر اکراه کرد او را به
این که یا خمر بنوش یا آن ماء را بنوش، احد الامرین من الخمر أو الماء. می‌توانیم ملتزم
بشویم به این که این جا خمر را می‌تواند بنوشد. خب شما که می‌گویید اکراه به احد
الامرین کافياً در این که فرد هم مکروه علیه باشد. یا اگر او را اکراه کرد به دو بیع، یک بیع
صحیح و یک بیع فاسد، در این جا اگر رفت بیع صحیح را انجام داد شما می‌گویید باطل
است. آن بیع صحیح باطل است با این که راه داشته می‌دانسته آن بیع باطل است اثری
ندارد حالا فقط آن بیع باطل را انجام بدهد اثرش این است که دفع ضرر این آفاست آن
مکروه است. خب می‌رود آن بیع صحیح را انجام می‌دهد. خب این جا هم فتوا دادند به این
که درست است بیع او، با این که طبق فرمایش شما باید بگوییم بیع او باطل است بخاطر

این که کفی در این که... اکراه به جامع در این که فرد هم مکروه علیه باشد.

ایشان برای تخلص از این شبهه کأَنَّهُ می‌فرمایند که «کافیاً فی وقوع ما اختاره مکرهاً علیه مطلقاً کان لكل واحد منهما بخصوصه اثر أو کان لخصوص أحدها، نعم يُمكن أن يقال» این ممکن أن يقال در حقیقت پاسخ این دخل مقدر است دفع این دخل مقدری است که گفتیم. «یمكن أن يقال أن الدلیل للأثر فی الفرض أظهر ففیما أكره مثلاً علی مباح أو محرم أو عقد فاسد أو صحیح یقدم دلیلُهُ علی دلیل رفع الاکراه» می‌گویند که بله ما می‌گوییم این مکروه علیه است دلیل رفع اکراه را هم می‌گیرد همین مثال‌هایی که زدید دلیل رفع اکراه را می‌گیرد. اما دلیل حرمت شرب خمر هم داریم دیگر، دلیل صحت معامله را هم داریم دیگر، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) در این جا از طرفی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید این بیع صحیحی را که اختیار کرده با این که می‌توانست بیع فاسد را اختیار بکند، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید این بیع صحیح است. رُفِعَ ما استکرهاوا علیه می‌گوید این اثرش برداشته شده، لا تشرب الخمر در آن مثال می‌گوید که این حرام است شرب آن. ادله‌ی رُفِعَ ما استکرهاوا علیه، و لو به جامع استکراه کرده اما گفتیم این کفی در این که این هم مکروه علیه باشد. پس این هم می‌شود مکروه، می‌گوید حرمت را برداشته، آن که هست این است پس تعارض می‌شود بین این دو تا. ولی ایشان می‌فرمایند که چون آن دلیل اظهر است از باب تقدیم اظهر بر ظاهر، دلیل حرمت و آن اثر مقدم می‌شود. و کأَنَّ پس حالا یک نحو تخصیص می‌خورد دلیل رفع اکراه، یا آن مقدم است دیگر، جمع عرفی آن این می‌شود آن دلیل اظهر است می‌گوییم این در مراد جدی مولا در رُفِعَ ما استکرهاوا علیه نبوده، این صورتی که یکی از آن‌ها اثر داشته باشد، و یکی بی‌اثر باشد یکی حرام باشد و یکی حرام نباشد. می‌گوییم که آن مقدم می‌شود؛ دلیل ذی‌اثر، که آن اثر را دارد بار می‌کند که آن جا حرمت باشد آن جا صحت باشد در لا تشرب الخمر حرمت را دارد می‌آورد، در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» دارد صحت را برای آن بیع می‌آورد. این‌ها مقدم می‌شوند بر دلیل رفع ما استکرهاوا علیه، چون اظهر هستند. و معنای این که اظهر بر ظاهر مقدم می‌شود معنای آن همین است که یعنی اظهر قرینه می‌شود که از ظاهر این مواردی که تحت اظهر است اراده نشده در مورد جدی. این فرمایش آقای آخوند قدس سره است.

خب این جا دو تا مناقشه وجود دارد یکی همان حرف‌هایی که دیروز می‌زدیم که چطور شما می‌فرمایید که اکراه از جامع بما أَنَّهُ جامع به فرد سرایت می‌کند؟ با این که خود مکروه هم نفی می‌کند می‌گوید من برای خصوص این اکراه نکردم. خودش نفی می‌کند. کیف یُعقل؟ هم برهاناً که می‌گویند احکام و خصوصیات از جامع به فرد سرایت نمی‌کند علاوه بر آن، وجداناً هم می‌شود گفت که این چنین نیست و مثبته آن همین است که می‌شود نفی کرد، اگر اثبات و نفی اگر تناقض لازم می‌آید، می‌گوید نه، مکروه می‌گوید نه، نه بر این خصوص، نه بر آن، برای من این‌ها مهم نیست. من یکی از این‌ها را می‌گویم تو بیاور. حالا از این بگذریم این مطلب دوم که حدیث رفع و این را شما در عرض هم قرار دادید بعد بگویند آن اظهر است. آن که ذواتر است آن اظهر است فلذا مقدم است بر حدیث رفع می‌شود این هم لا تتعقله بلکه حدیث رفع و این عناوین این چنینی، این‌ها حکومت دارد. ناظر است رفع ما استکرهاوا علیه ناظر است به ادله که... آن آثاری که ما جعل کردیم در مجعولات مان به آن‌ها ناظر است می‌گوید این‌ها برداشته شد در صورتی که شما... این ناظر به آن هست. و وقتی حاکم شد در حاکم اصلاً ملاحظه‌ی اظهریت و ظهور و نسبت و امثال ذلک نمی‌شود کما یُبَيَّن فی محلّه. دیگر آن جا نسبت نمی‌سنجند، و الا دلیل لاضرر را با ادله‌ی احکام ملاحظه کنید نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه است. حاکم بر محکوم مقدم است ولو محکوم در اعلی درجه‌ی ظهور باشد. مگر جوری باشد که

تاب تفسیر نداشته باشد. به هیچ وجه، اگر به هیچ وجه تاب تفسیر نداشته باشد آنجا معارضه می‌شود بین‌شان. یا خود آن قرینه می‌شود بر این که این حاکم ناظر به آن مثلاً نیست. حالا موارد فرق می‌کند اگر به نحو عموم باشد یا اطلاق باشد می‌تواند قرینه باشد اما اگر نه در خصوص مورد باشد که دیگر جایی نیست که حاکم بر آنجا باشد اینجا تعارض می‌کنند ...

س: قبلاً این اشکال به ذهن می‌رسد و فرمایش شما درست است منتها اگر مراد آخوند این باشد که ما نسبت به موضوع اکراه می‌گوییم آقا موضوع اکراه بر جامع یعنی جامع و فرد را با هم‌دیگر تطبیق می‌دهیم یعنی جامع را به فرد سرایت می‌دهیم اما نسبت به این که آیا شارع مقدس وقتی فرموده رُفع ما استکرها، آیا همه‌ی اکراه‌ها را فرموده؟ یا به قرینه‌ی وضوح این که به هر حال محرمات به این جاهایی که تخلص داشته باشیم هیچ محرمی برداشته نمی‌شود یکی از واضحات شریعت است. به این قرینه‌ی واضح می‌فهمیم که آن همه‌ی اکراه‌ها را در بر نمی‌گیرد.

ج: نه این بیان ایشان نیست.

س: اتفاقاً آخوند در حالتی که تفصّی و تخلص داشت، جواب آقا سید، که آخوند ... می‌گفت این‌جا صدق می‌کند اگر یادتان باشد

س: نه

س: شرط نمی‌دانست تخلص ... این که ادله‌ی ... در فرض تخلص جاری می‌شوند دیگر.

س: نه

ج: نه ببینید دو تا حرف است یک حرف این است که مرحوم امام هم دارند در همین جا که ادله که اکراه است یک مواردی انصراف دارد مثل این که اگر کسی مثلاً اکراه شد معاذالله فرض کنید به زنا، می‌گوید اگر این کار را نکنی باید صد هزار تومان به من بدهی، صد هزار تومان ضرر است برای او، ولی انصراف دارد دلیل اکراه از این، چرا؟ برای این که این استقباح آن در شرع به حدی شرع به حدی است که روشن است که شارع راضی نمی‌شود به این که بخواهد با اکراه در این مقادیرها بردارد، یا می‌گوید معاذالله می‌گوید مثلاً هدم کعبه باید بکنی، و الا می‌کشم تو را، حتی آن‌جا. یا به قول ایشان مغالطاتی باید بیان بکنی، بیاید توی صدا و سیما مثلاً، توی فلان یا توی مجلات، توی رسانه‌ها، مغالطاتی که حج عقیده حقه را از بین می‌برد توی ذهن عوام، این کار را باید بکنی یا می‌کشم تو را. یا تو را به زندان می‌اندازم، یا اموالت را مصادره می‌کنم. ایشان می‌فرمایند ادله‌ی اکراه و ادله‌ی تقیه از این‌جا... حتی ادله‌ی تقیه از این‌جاها منصرف است. حرف آقای آخوند این نیست. که اصلاً ضیق ذاتی دارد و این‌جاها را اصلاً نمی‌گیرد. نه، می‌گوید نه، از یک طرف آن هست از یک طرف این است قانون اظهر و ظاهر را دارد پیاده می‌کند، اگر آن را بگوییم اصلاً شمول ندارد. ببینید آن انصراف دارد

س: نه می‌خواهم بگویم به برکت آن این تبیین محقق می‌شود.

ج: نه این را هم نگفته.

س: ...

ج: همه جا را....

س: ... با این قابل بیان است ...

ج: نه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»....

س: نه، کلام ایشان، ایشان مگر نمی‌گویند آن اظهر است؟ می‌گوییم اظهریت آن این جور قابل بیان است یعنی چی؟ یعنی واضح است در باب محرمات که ما وقتی اگر ...

ج: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را چه می‌گویید؟ آخر فقط محرمات که نیست «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را چه می‌گویید؟

س: ...

ج: پس این یک کلام است. نمی‌شود گفت توجیه کلام ایشان این است و توضیح کلام ایشان این است ایشان می‌گویند آن که ذی‌اثر است ادله‌ی آن ذی‌اثر که مثال هم زده، یکی مثال زده به بیع صحیح و بیع فاسد، یک مثال هم زده برای آن که یکی محرم است و یکی مباح است

س: خب آن جا هم خیلی واضح البطلان است توی محرمات. توی محرمات است که خیلی واضح است ...

ج: نه این مقصود ایشان نیست، حالا آن یک بیان آخری است برای کس دیگری، آقای آخوند این نیست حرفش.

س: چرا آخوند می‌گوید ...

ج: اظهر که نمی‌شود بخاطر این جهت....

س: درست است ما نمی‌خواهیم بگوییم کلامش ظهور ... این است ولی مع التأمل که آخر این یک مطلب ساده‌ای است که ...

ج: آن بیان شما موجب انصراف است یعنی نمی‌گیرد. دیگر نوبت به ...

س: نه انصراف به خود دلیل است نه موضوع. موضوعش ...

ج: نه موضوع که می‌گیرد درست است... نه.

س: موضوع می‌گیرد ولی دلیل نمی‌گیرد.

ج: نه موضوع را که کسی نگفته که انصراف دارد، از این که بخواهد رفع بکند از این موضوع، رفع از این موضوع انصراف دارد. و الا موضوع که واقعی است اما رفع در حال اکراه، اکراهش صادق است؟ رفعش نمی‌گیرد. حکمش رفع است.

س: شما بارها می‌فرمودید گاهی اوقات شأن آن باعث می‌شود که یک اشکالیز واضحی که به آن وارد بشود ...

ج: حالا اجمالاً بله ولی این جا نمی‌شود دیگه، این جا از جاهایی است که خب یا باید... آدم

واقعاً نسبت به آقای آخوند و امثال این بزرگواران که نمی‌تواند بالاخره ما نمی‌توانیم قانع بشویم حالا هر چیزی که ایشان فرمودند.

می‌گویند شیخ اعظم درس را تعطیل کردند دیگر نمی‌آمدند درس، بعد میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی رفتند خدمت ایشان که چرا درس تشریف نمی‌آورید؟ گفتند آقا بعضی به حرف من اشکال کردند، من می‌بینم اصلاً ربطی به حرف من ندارد من می‌ترسم اشکالاتی که من هم به قوم می‌کنم همین‌جور باشد. آن‌ها می‌گویند ربطی به حرف ما ندارد. بعد میرزای شیرازی ظاهراً یک جوابی داد که شیخ قانع شد درس تشریف آوردند، عرض کرد که آقا ببینید توی درس شما عده‌ای اصحاب نظر و مجتهدین نشستند آن‌جا، اگر اشکالی که شما به قوم می‌کنید درست نباشد آن‌ها مناقشه می‌کنند، و دفاع می‌کنند از آن‌ها. ولی آن‌جایی که شما به آن اشکالی کردید و نبوده کسی که دفاع بکند این چیزی ندارد، شیخ فرمودند درسته، حالا حضرتعالی دفاع می‌کنید از ما.

علی‌ایّ حال این فرمایش آقای آخوند قدس سره هست در تعلیقه‌ی مبارکه‌شان که بالاخره قانع‌کننده نیست.

جواب دیگر، جواب دیگری که در مقام داده شده از محقق حکیم قدس سره هست در نهج الفقه، و آن این است که باید این‌جا این‌جوری گفت، که تارّه مکّره واقعاً یک جامع انتزاعی یا یک جامع تأصّلی را، به آن توجه می‌کند و اکراهش را بر همان استوار می‌کند. ولی تارّه نه می‌گوید یا این کار را انجام بده یا آن کار را انجام بده. یا بفروش کتابت را، یا بفروش مثلاً خانه‌ات را، یا ببع کن، یا فلان کار دیگری را انجام بده، که این عدل‌ها را به واو تخییر به هم عطف می‌کند. اگر به آن شکل باشد؛ به شکل اول باشد که واقعاً یک جامع انتزاعی یا یک جامع تأصّلی را مورد توجه قرار داده و بر آن اکراه کرده، این‌جا ما بخواهیم بگوییم اکراه به فرد سرایت می‌کند غلط است، به این‌جا نمی‌شود گفت به فرد سرایت می‌کند. اما اگر به دومی باشد این‌جا اصلاً اکراه روی فرد است نه روی جامع.

س: برعکس آقای خوئی؟ آقای خوئی گفت وقتی به تشخصات اشاره دارد این‌جا سرایت نمی‌کند اما اگر نه یک کلی انتزاعی را فقط دیده التفاتی به تشخصات نگفته چیزی می‌کند برعکس آقای خوئی؟

ج: آن‌جا بله، ایشان می‌گویند آن‌جا نمی‌کند. آن‌جا به فرد سرایت نمی‌کند.

اما این‌جا که دارد می‌گوید یا این را بفروش یا آن را بفروش، یا این زنت را طلاق بده یا آن زنت را مثلاً می‌گوید طلاق بده، این‌جا می‌گویند.... چرا؟ این را مبتنی می‌کنند بر آن ما حقّقه در واجب تخییری. در واجب تخییری، تصویر واجب تخییری چیست؟ یک عده می‌گویند در واجب تخییری وجوب رفته روی جامع انتزاعی، إفعال یکی از این خصال را، یا عتق رقبه، یا اطعام ستین مسکینا یا صوم ستین یوما. وجوب رفته روی عنوان احد هذه الخصال. این یک مبنا است.

یک مبنا این است که نه، آن‌جا این یک وجوب ویژه است آقا ضیاء می‌فرمایند هر کدام از این عدل‌ها وجوب دارد منتها یک وجوب مشوّب به مثل جواز ترک. یک مبنای دیگر که مبنای خود محقق حکیم قدس سره هست این است که در باب واجب تخییری وجوب می‌رود روی هر فرد، مشروط به ترک عدل‌های دیگر، می‌گوید اگر آن دو کار را انجام نمی‌دهی اعتق، اگر آن دو کار دیگر را انجام نمی‌دهی، اطعم ستین مسکینا، اگر آن دو تا

را انجام نمی‌دهی صم ستین یوما، هر کدام مشروط است. حالا این‌جا، اکراه این‌جا که می‌گوید یا این را انجام بده یا آن را، پدرت را درمی‌آورم معنای آن این است که اگر آن را انجام نمی‌دهی، این مکروه علیه است. اکراهش روی فرد مشروط است، می‌گوید اگر آن‌ها را ترک می‌کنی این را باید انجام بدهی، آن‌ها را ترک می‌کنی، آن را باید انجام بدهی، آن‌ها را ترک می‌کنی، آن را باید انجام بدهی. پس خود فرد مورد اکراه است. منتها مشروطاً به ترک این موارد. خب این... می‌فرماید اگر این‌جور باشد نه این که یک جامع انتزاعی را برداشته نظر به جامع انتزاعی کرده، یا یک جامع تأصلی را در نظر گرفته، این ... ایشان می‌گوید در این صورت اکراه به فرد است و.... خب و ایشان مناقشه کردند، به این فرمایش ...

س: ... تخییر عقلی هم می‌آید دیگر؟

ج: تخییر عقلی ممکن است جامع باشد. نه در تخییر عقلی جامع است.

س: نه می‌گویم ممکن است که این بیان آن‌جا هم بیاید؟ یعنی ذاتاً ...

ج: نه عقل که این کار را نمی‌کند که مشروط بکند که. عقل می‌گوید همین هم مصداق آن مقید است چون الانطباق قهری. ولی این‌جا وقتی که شارع حکم واجب تخییری را جعل می‌کند، چون ایشان این‌جور نیست که مثل استادشان آقا ضیاء این یک واجب مشؤوب به یک خصوصیت را بگویند وجوب اقسامی دارد. نه وجوب یکی است منتها می‌شود این وجوب که یکی است گاهی مشروط کرد آن را و گاهی آن را مطلق گذاشت آن را.

آن وقت در واجب تخییری می‌گویند با واجب تعینی، وجوب فرقی نمی‌کند که آقای آقا ضیاء فرق می‌گذارد می‌گوید وجوب در واجب تعینی یک نوع وجوب است. وجوب در واجب تخییری یک نوع واجب آخر است در کفایه یک وجوب آخر است. که ماهیت وجوب‌ها با هم فرق می‌کند.

س: همه‌اش ...

ج: نه هیچ‌کدام از این‌ها نیست. هیچ فرقی نمی‌کند این‌ها می‌گویند. به جامع هم تعلّق نگرفته که شما می‌گویید به جامع است. بلکه به عدل‌هاست. منتها به هر عدلی مشروطاً به این که بقیه را انجام ندهی، اگر آن دو تا را انجام ندادی، این را انجام بده، اگر این دو تا را انجام ندادی، آن را انجام بده. و هکذا.

خب اگر این مبنا را ما بپذیریم خب اشکال کردند که آقا این حرف مبنائاً درست نیست ما در اصول واجب تخییری را این‌جور قبول نداریم. فلذا این‌جا می‌بینید توی مصباح الفقاهه اگر نگاه کنید یا توی محاضرات، تقریرات درس آقای خوئی قدس سره، می‌بینید ایشان نام نبرده از آقای حکیم یا از کسی دیگر، یک پیش مقدمه‌ای اول بیان فرموده که ما مبنای مان در واجب تخییری این است که به جامع است کأنّ خواسته زمینه را آماده بکند برای این که بفرماید به جامع است و آن وقت آن نتایج را بگوید.

عرض می‌کنم به این که اگر شما در واجب تخییری هم بفرمایید که در اصول این‌جور تصویر نمی‌فرمایید اما حرف محقق حکیم قدس سره یک حرف درست است در واقع، خب شما آن‌جور تصویر نمی‌کنید اما نمی‌شود کسی این‌جور اراده بکند؟ پس این هم یک صورتی است برای اکراه، که مکروه ممکن است ... بعد این هم خودش یک مسئله ... یک

مکره‌ی بیاید این جوری بگوید خب به فرد است دیگر، و بعد حالا استظهار کرد که در مقام وقتی یک مکره‌ی می‌آید این جوری می‌گوید، می‌گوید یا این را انجام بده، یا آن را، و الا پدرت را درمی‌آورم باید دید استظهار از کلامش چه می‌شود؟

س: حاج آقا حرف آقای حکیم حرف خوبی است واقعاً. ولی این حرف چرا لازمه‌اش این است که اگر به جامع تحصلی یا انتزاعی بخورد چرا می‌گویند که اکراه به فرد نمی‌شود؟ آن‌جا هم می‌شود فرض، وجوب تخییری را یک وقت شارع می‌گوید اعتق ستین رقبه، یا اطعم ستین مسکیناً، یا صم ستین یوما، یک وقت هست این جوری بغل هم می‌گوید، یک وقت هست نه، با یک خطاب می‌گوید کفر، کفاره بده. در این‌جا یک وقت هست می‌گوید این را بکش، یا این را بکش، یک وقت هم هست که می‌گوید بکش، من می‌فهمم سه تا، ...

س: آن‌جا دیگر مبین دارد وقتی می‌گوید کفر

س: عرضم این است ... حرف آقای حکیم ... به جامع هست می‌خورد وقتی که یک مکره‌ی یا مولایی، فرقی نمی‌کند، مولا در کفر، این‌جا هم در مکره، به یک جامع کلی می‌گوید که بکش، نمی‌آید تبیین کند و تکثر ایجاد نکند در فرد آن‌جا هم وقتی که می‌گوید بکش، عقل ما می‌گوید خب پس اگر این را بکشی می‌توانی بقیه را نکشی، اگر این یکی را می‌خواهی نکشی باید این را بکشی، اگر این یکی را می‌خواهی نکشی باید این را بکشی، معنای اکراه در جامع هم همین است که باید یک فرد را علی تقدیر ترک بقیه انجام بدهی، یعنی معنایی که ایشان دارد می‌زند فقط در آن وقتی که تخصص می‌دهد. ...

ج: نه این خلط بین دو چیز است. بین این است که اکراه به چی تعلّق گرفته؟ یا شما در مقام رفع آن ضرری که متوجه از مکره است چه باید بکنی؟ آن‌جا بله می‌گوید که ... مثل این که مولا امر کرده به طبیعت صلاة بین الحدین. او نیامده بگوید یا این نماز را بخوان یا آن نماز را بخوان، یا آن را، منتها عقل شما می‌گوید که خب من بعد از این باید امثال کنم، حالا هم به آن می‌شود امثال کرد هم به این، هم به این، پس بنابراین اگر آن‌ها را ترک می‌کنم باید این یکی را انتخاب بکنم، اگر آن‌ها را ترک می‌کنم باید این یکی را انجام بدهم. و هکذا. این دیگر ...

س: ... حرف آقای حکیم توی واجبات موسّعه‌ی توی ... همین را می‌گوید می‌گوییم معنایی که شارع ... یعنی اگر ...

ج: نه نمی‌فرماید

س: خودتان فرمودید. فرمودید در تصویر واجبات تخییری نه حرف این را می‌زنیم که وجوب و ... رفته روی طبیعت، ما با فرد کار داریم فرد غیر الطبیعه است نه حرف آقای آقا ضیاء را می‌زنیم در وجوب، بگوییم وجوب ... به جواز ترک هم داریم خب با وجوب غیر تخییری که اصلاً ... به جواز ترک نیست ... آقای حکیم است آقای حکیم می‌گوید وجوب همان منع از نقیض است منتها منع از نقیض مشروطه است در واجبات طولی هم آقای حکیم می‌تواند این حرف را بزند، در واجبات طولیه هم می‌گوید آقا معنای این که می‌گوید ...

ج: واجبات طولیه یعنی چه؟

س: مثل صلّ، واجباتی که افراد طولی دارند.

ج: ...

س: این جا می‌گوید اگر من گفتم از تو صلاة خواستم ...

ج: شارع نمی‌گوید این جا.

س: ...

ج: نه، یک حرف این است که مفاد قانون چیست؟ مفاد قانون این نیست بلکه شما در مقام عمل برای امثال این قانون خودت را این جوری می‌بینی. در واجب تخییری خود قانون این است. خود مفاد قانون این است چون این‌ها می‌گوید مفاد قانون این است که اگر آن دو تا را ترک می‌کنی در خصال ثلاثه، این یکی را انجام بده، اگر این دو تا را ترک می‌کنی، آن را انجام بده، پس سه تا وجوب جدای از هم مشروط به ترک دیگری جعل کرده. سه تا وجوب جعل کرده. سه تا وجوب جعل کرده نه یک وجوب.

آن که می‌گوید روی طبیعت رفته در واجب تخییری می‌گوید یک وجوب جعل کرده، این قول این است که نه به تعداد عدل‌ها وجوب جعل کرده، قانون جعل کرده ولی مشروط.

س: حالا این جا هم می‌گوید که اکراه روی چی رفته؟ اکراه همان است که مفادش نباشد ...

ج: حالا می‌گوید اکراه اگر این جوری باشد مثل واجب تخییری باشد یعنی مکره دارد می‌گوید آقا یا این کار را انجام بده، اگر آن را ترک می‌کنی، یا آن را انجام بده، اگر آن را ترک می‌کنی، خب پس بنابراین اگر این جور باشد به خود فرد دارد می‌گوید دیگر، مثل همان جایی که می‌گوید آقا یع.

س: اما اگر بگوید بکش، سرایت نمی‌کند.

ج: اگر بگوید بکش، اگر بگوید بکش ...

س: ...

ج: نه آن جا هم همین جور است. اگر می‌گوید بکش، یک وقت هست که به قرائن روشن است که همین را می‌خواهد بگوید، ...

س: آقا ده نفر را نوبت اتاق حبس کرده یک کلت دست من داده می‌گوید بکش، یک وقت هست نه، می‌گوید یکی از این‌ها، یا این را بکش، یا این را بکش، یا این را بکش.

ج: نه آن جا که یعنی همه را بکش، اصلاً آن جا می‌گوید بکش یعنی همه را بکش.

س: نه می‌گوید احدهم.

ج: احدهم، احسنت،

س: آن میبّن دارد

س: حالا می‌گویند یکی را، درست است؟ اما انتزاعی است دیگر، احدیت انتزاع است نمی‌گویند یا الف را بکش یا باء را بکش، در این‌جا انصافاً وجداناً اکراه که می‌آید می‌کنید می‌گویند چی خواسته مکره؟ مکره خواسته یک از این‌ها را بکشد ...

ج: ما طبق فرمایش آقای حکیم این‌جوری عرض می‌کنیم می‌گوییم این‌جا تارّه این یک جامع انتزاعی را انتزاع کرده و حکمش را می‌برد آن‌جا، اکراهش می‌برد روی این. این یک صورت است که قابل تصویر است. تارّه نه این‌جوری نیست نه دارد می‌خواهد بگوید این را بکش، اگر بقیه را ترک می‌کنی، آن را بکش،

س: ...

ج: حالا صبر کنید.

آیا این تصویر دارد یا ندارد؟

س: دارد.

ج: به این شکل هم تصویر دارد دیگر؟

س: بله.

ج: حالا حرف ما این است که این اشکالی که به آقای حکیم می‌کنند که آقا این حرف شما مبتنی بر آن مبناست در واجب تخییری، ما این مبنا را آن‌جا قبول نداریم. ما به ایشان می‌گوییم آقا ممکن است ... شما آن‌جا قبول نکن.

س: اشکال را پذیرفتیم ما از شما. آن را کاری نداریم.

ج: ولی من می‌گویم این‌جا را این‌جوری می‌شود تصویر کرد.

س: ما حرف آقای حکیم را می‌خواهیم تقویت بکنیم بگوییم حرف شما در آن‌جایی که تکرّر می‌کنید هست در آن‌جایی که کلی هم می‌کنید هست.

ج: نه. خب این نصرتی است که لایرضی به المتکلم، برای این که خود ایشان در آن صورت را قبول می‌کند می‌فرماید اگر آن‌جوری باشد بله،

س: ایشان بله فرق گذاشته، ایشان قبول نمی‌کند.

س: اگر انتزاعی باشد سرایت نمی‌کند.

«هذا كلّ لو كان الاكراه على الجامع» که می‌گوییم به فرد سرایت نمی‌کند. اما «لو اكرهه على ايجاد احد امرين أو امورٍ تخيراً فقال له طلق زينب أو هند أو يع دارك أو فرسك، فإن قلنا بأنّ الوجوب تخيراً جانب الامر بالجامع تعييناً فحكم الاقسام ما سبق» این‌جا هم اگر بگوییم این‌جوری هست خب بله، «و إن قلنا بأنّه نوع آخر من الوجوب متعلّق بنفس الابدال التخييرية على نحو خاص بحيث يقتضى وجود كلّ واحد منها فى طرف عدم الآخر، كما هو التحقيق كان الاكراه متعلّقاً بكلّ منها على نحو الخاص فكلّ واحد وقع فى حال عدم الآخر كان مكرهاً عليه كما كان مأموراً به» در واجب تخییری مأمور به است این‌جا مکره علیه است.

خب حالا این که این جوری شد بقیه‌ی کلام را باید محاسبه کرد که چه جوری می‌شود؛ مکره علیه هست همه‌اش؟ خب پس بنابراین آن اشکالی که آقای آخوند در صدد رفع آن برآمد، الان هم این‌جا وارد می‌شود. که خب اگر این جوری هست پس بنابراین اگر گفت که یا شراب بنوش یا آب بنوش، شما می‌گوی چطور؟ خب شراب اگر نوشید اشکالی ندارد دیگر به نظر ما؟ این مکره علیه است دیگر؟ برای دفع این اشکال آن وقت وارد می‌شوند که یک جوری حل بکنند که ان شاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.